

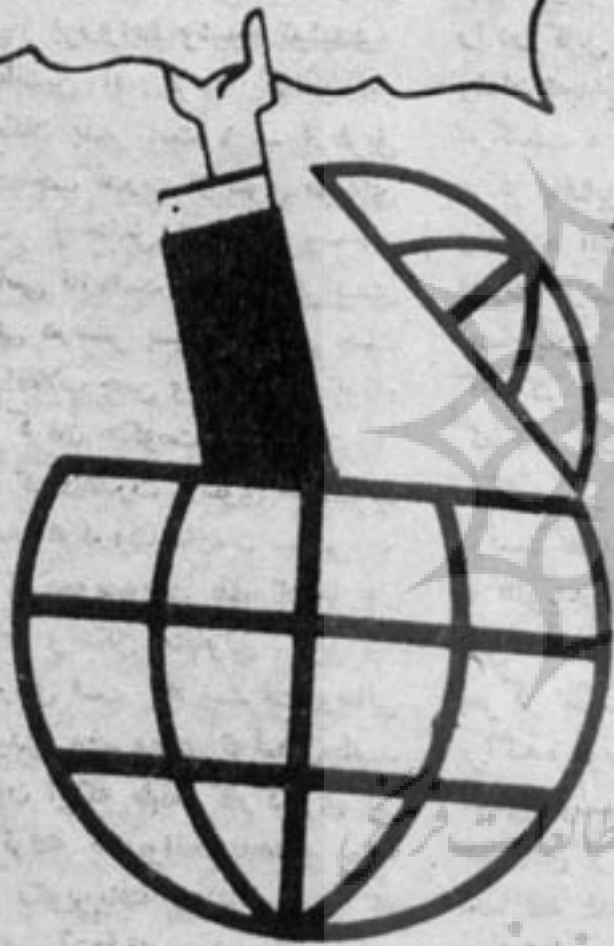
حسن شایگان

افغانستان در

کشاکش

انقلاب و

ضد انقلاب



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

دربراک منتفی شد. اینک نیز این آزمون، محکمی است برای تمامی نیروهای چپ و مترقی. بنا باینک بیش و تحلیل همهجانبه، موضوع گیری انقلابی و مردمی خود را نشان دهند.

پیش از هر چیز بهتر است نگاهی اجمالی به افغانستان بپردازیم تا بیشتر با آن آشنا شویم:

افغانستان کشوری کشاورزی است با ۱۷۷ میلیون جمعیت و اقتصادی زراعی و بسیار عقب مانده. بیش از چهار پنجم جمعیت در روستاها زندگی می کنند که بالغ بر ۵۰ درصد آنها بی سوادند. مذهب رسمی اسلام حنفی است و درآمد سرانه آن ۱۵۰ دلار است. ۴۰ میلیون نفر از سکنه دارای اقتصادشانی هستند و به

تواند به اتخاذ یک جهت گیری بهتر کمک رساند. همچنانکه در سال ۱۹۶۸، نیشنل ارتش چکسلواکی توسط ارتش سرخ منازعان، و مباحثات سیاسی و تئوریک بسیاری راسب شد. نگارنده نیز بمصدق مثلی که خیاطها را احضار کردند، دیدند که پلان دوزخهم دارد می دون، گفتند تو کجای روی؟ گفت آخر من هم اهل بخیه هستم، مقالاتی در آن باب نوشتم که در آن روزگار چاپ شد ولی فرصت انتشار نیافت. در آن روزها نیز تحریکات حزب «دمکرات مسیحی» کوروت کسینجر و آنچه که توسط کمپانی های «ایمنس» و «کروپ» طی سالها در چکسلواکی انجام می شد از سوی آن دسته از اهل قلبی که در آن باب قلم فرسودند مسکوت ماند. اما بهر حال امکان حکومت یک مارشال تیتوی غیر نظامی

در این روزها بزرگترین و مهم ترین مساله ای که در جهان مطرح است، مساله افغانستان است، تا آنجا که مساله ایران و گروگان های آمریکائی را نیز حتی در خون امریکا نجات الشعاع قرار داده است. بی شک برخورد با این معضل قبل از هر چیز به موضوع گیری افراد، احزاب و کشورها مربوط می شود که بنابه اقتضای منافع و جهان نگری خود به نوعی در برابر آن واکنش نشان می دهند. لیکن این مساله حتی میان آنها که ایدئولوژی مشترکی را ادعا می کنند نیز شکاف انداخته است. زیرا منافع تعیین کننده جهان بینی است. مقدمتانه جهان بینی تعیین کننده منافع. بدین خاطر نگرشی کوتاه به چگونگی آنچه در افغانستان می گذرد بشکلی تحلیلی، می

بیایق و فشار می بردازند. بخش کارگری بسیار ضعیف است که دوسوم آن در بخش ساختمان فعالیت دارد. چهل درصد جمعیت زراعی بکلی فاقد زمین است و در موارد معدودی نیم جریب زمین دارد. چهل درصد دیگر صاحب ۴ جریب یا کمتر است و حال آنکه برای تامین حداقل معاش، ۴ جریب زمین کشت آبی یا ۲۰ جریب برای دیم ضروری است. آیا چنین کشوری جز از طریق یک انقلاب می تواند بر مشکلاتش فائق آید؟ و آیا انقلاب برای چنین کشوری از طریق فرایند بلند مدت ممکن است؟ راستی انقلاب چیست، اگرچه بدست دادن تعریفی جامع و مانع از انقلاب چندان آسان نیست، لیکن به عبارت جامعه شناسی علمی می شود گفت: انقلاب تغییری تاریخی است که طی آن دولت و طبقه حاکمه توسط طبقه ای دیگر از طریق قهر آمیز ساقط گردد و رژیم سیاسی تازه و نظام اقتصادی نوینی که مبتنی بر روابط و شیوه تولیدی جدیدی است جانشین آن گردد، که این امر از دو طریق امکان پذیر است ۱- از طریق بلند مدت یعنی تصاحب قدرت از سوی طبقه ای که ربه رشد است و حامل ارزشها و ساخت اجتماعی - سیاسی تازه است بشکل فرایندی طولانی و تدریجی در بستر بسیج توده ای جنگ طبقاتی همچون انقلاب چین و یا از طریق کوتاه مدت و با ساقط کردن حکومت و تشکیلات مرکزی و قبضه کردن قدرت از سوی حزب پیشروی آن طبقه که درون سازمان سیاسی و نظامی اش رخنه کرده بصورت یک کودتا، همچون افغانستان و بشکل متفاوتی کوبا. نمونه دوم در مواردی است که پیشرفت روبنایی از مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی جلو ترند. یعنی بدون اینکه طبقه کارگری در افغانستان شکل گرفته باشد و اتحادیه ها و نطفه های مبارزاتی تکوین یافته باشند، حزبی که حامل ایدئولوژی آن طبقه و سایر گروه های تحت ستم است بجهت ارتباط با فرهنگ ها و انقلابات خارج از کشور در معافل روشنفکری و پیشرو ایجاد می شود که مبارزه طبقاتی را تبلیغ و ترویج می نماید و با مال قدرت را تصاحب می کند. در اینجا بدنیت نگاهی به اوائل قرن بیستم در افغانستان بیندازیم و مراحل جنبشی این انقلاب را دنبال کنیم.

پس از جنگ جهانی اول یعنی در ۱۹۱۹ امان اله خان که مردی اصلاح طلب بود و خواه طلبی های ملی داشت در افغانستان بقدرت رسید، اما پیش از ۵ سال از حکومت او نگذشته بود که تحت فشار نیروهای ارتجاعی و زمینداران و روحانیون حنفی وابسته به آنان مجبور شد برنامه هایش را متوقف سازد.

او در ۱۹۲۸ پس از بازگشت از سفری بین المللی بچند کشور اروپائی بر آن شد که

کارش را از سر گیرد و چرخ اصلاحات را دو باره بگردش در آورد. لذا هزار نفر از سران قبایل و عشایر را به کابل دعوت کرد و طی ۵ روز مذاکره، نتایج مشاهدات و تجربیات خود را برای ایشان بازگفت و اظهار داشت که در نظر دارد قانون اساسی را اصلاح کند و به ۱۵۰ نفر عضو پارلمان قدرت بیشتری تفویض نماید. همچنین بکارمندان دولت دستور داده شده که حق داشتن تعدد زوجات را ندارند و دیگر طرح هایی از این دست. اما ۶ ماه از بازگشت او نگذشته بود که قبیله «شین واری» به بیانه سرپیچی از پرداخت مالیات سرشورش برداشت و یک تاجیک عاصی به نام «باشاعیسی غو» که بعدا خود را شاه خواند او را سرنگون کرد. لیکن قبایل پشتون بسرکردگی نادرخان که زمانی فرمانده نیروهای امان اله و در فرمانده تبعید بود به کمک ایل «دورانی» حکومت خود را در کابل مستقر ساخت و عیسی غو کشته شد و امان اله به ایتالیا گریخت تا آنکه در ۱۹۲۰ درگذشت، و بدین سان دوباره ائتلافی ارتجاعی مرکز با قبایل و خانها که نادرخان یکی از آنها و نماینده ایشان بود برقرار شد و مجددا تمامی قدرت در دست او و اعضای خانسواده اش (مصاحبان) قرار گرفت و دوم مجلس ظاهری نیز که اکثر اعضای نمایندگان فتوادالها بودند، کماکان نقش مهر لاستیکی رژیم را بازی می کرد. در واقع قدرت اصلی تصمیم گیری در دست هزار نفر سران قبایل و عشایر بود که به «لو باجرگه» مشهورند، سر بازگیری مجدد طبق سنت قبیله ای که هر قبیله تعدادی معین بمرکز بفرستد برقرار شد، و فتوادالیم منتهی و پراکنده دوباره راه را برفتوادالیم متمرکز بست. تمامی مؤسسات آموزشی برای زنان تعطیل شد، حق رای از آنان سلب و پوشیدن چادر اجباری شد. فقه شاخه حنفی در قانون اساسی، رسمی اعلام گردید، و بدین ترتیب نظام قبیله ای - فتوادالی محمد زانی ها استقرار و تحکیم یافت. اگرچه نادر در ۱۹۳۳ ترور شد ولی پسرش محمد ظاهر که ۱۴ ساله بود جانشین او گردید و شکل نظام، تغییری نکرد. ناگفته نماند که در ۱۹۳۱ زبان رسمی، پشتو اعلام شد و فرهنگستانی تاسیس گردید که زبان پشتو را از نفوذ زبان پارسی بیالاید و بیبراید!

تقریباً دوده گشت تا اینکه پس از جنگ جهانی دوم و بسال ۱۹۵۱ حزبی بنام «خلق» ایجاد شد و در ۱۹۶۵ اولین کنگره اش در کابل برگزار گردید. ترجمه ادبیات شوروی و تأثیر انقلاب اکبر از جمله علل چنین حرکتی بود.

در این کنگره اعلام شد که افغانستان از سوی مثنی زمینداران، بازرگانان پولدار، کبیر ادورها و بوروکرات ها و چند انحصار طلب

خارجی اداره می شود. این کنگره، کارگران، دهقانان، روشنفکران مترقی، افرازمندان، خرده بورژوازی شهری و نون پایگاه روستائی و بورژوازی ملی را به اتحاد در یک جبهه و بخاطر وحدت طبقه کارگر افغانستان برابر همه اختلافات قبیله ای و قومی دعوت کرد. همچنین در خواست کرد که تحصیلات ابتدائی برای همه کودکان به زبان مادری خودشان و تکامل زبانها و فرهنگ های مختلف ممکن گردد. در زمینه های اجتماعی حق کار برای افراد، حقوق مساوی برای زنان، چهل و دو ساعت کار در هفته، پرداخت حقوق به هنگام بیماری و هنگام زایمان مادران و جلوگیری از کار کودکان تقاضا شده بود. در مورد سیاست بین المللی نیز پایان یافتن نفوذ امپریالیسم در افغانستان از جمله درخواستها بود.

حزب همچنین ۹ نفر را برای عضویت در کمیته مرکزی به دبیر کلی محمد تره کس برگزید، و ده تن را نیز برای نیابت آن کمیته تعیین نمود * در ۱۹۶۶ نشریه خلق که صاحب امتیازش تره کی و سردبیرش «بارک شافی» بود انتشار یافت (وی شاعری شهره و نیابت عضویت کمیته مرکزی را داراست) امایش از شماره آن در تابستان ۱۹۶۶ در نیامده بود که تعطیل شد. اولین شماره که به فارسی و پشتو بود به کمک دانشجویان تا ۲۰ هزار نسخه بفروش رسید. در این چند شماره، انقلاب کبیر اکبر مورد تحسین قرار گرفته، اصلاحات ارضی و بخش عمومی پشتیبانی شده و دردهای بیشتر مردم رنج دیده افغانستان مورد توجه واقع شده بود، و همین ها کافی بود تا بیانه به دست دولت افغانستان بدهد تا آنرا بسند. دولت اعلام کرد که برنامه این روزنامه غیر اسلامی است.

بدینست ذکر شود که یکی از تظاهراتی که از سوی شبه مسلمانان ایجاد شده بود به این دلیل بود که چرا شافی در یکی از اشعارش به مناسبت تولد لنین، به او درود گفته است،

* اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: ۱- نور محمد تره کی ۲- بربک کارمل ۳- سلطان کشمند ۴- صالح زراعی ۵- شکراله شاپور ۶- دستاگیر پنجشیری ۷- ظاهر بدخشان ۸- نور احمد نور ۹- شاه ولی، و اعضای علی البدل عبارت بودند از: ۱- کریم میثاق ۲- دکتر ظاهر ۳- وهاب شافی ۴- بارک شافی ۵- سلیمان لایق ۶- حفیظ الله امین ۷- اسماعیل دانش ۸- حکیم شاعری ۹- عبدالمحمد ۱۰- ظاهر آفاق.

زیرا این کلمه خاص پیامبر است ولاغیر!***
 به موازات این برنامه ، تحولات داخلی آن کشور نیز درخور توجه است . در اواسط ۱۹۶۸ بیست و یک اعتصاب مختلف در شهرهای افغانستان اتفاق می افتد که در تاریخ آن کشور بی سابقه است و شامل بخش های ساختمانی ، ناجی ، حمل و نقل ، سیمان ، نفت و معادن طلا می شود . مجموع کارگران صنعتی در آن تاریخ سی هزار نفر و کارگران ساختمانی پنجاه هزار نفر بوده است . دوازده اعتصاب دانشجویی نیز در همین مدت رخ می دهد که غالب آنها در حمایت اعتصابات کارگری انجام شده . در سال ۱۹۶۹ نیز چند اعتصاب توسط دانشجویان و دانش آموزان برگزار می گردد که به برخورد با پلیس ضد شورش افغانستان که از سوی آلمان غربی آموزش یافته بودند می انجامد . عده تظاهر کنندگان بالغ بر ۱۵ هزار نفر بوده که با حمله پلیس «گنده ضربه» روبرو می شوند . این تظاهرات طی سال ۷۰ نیز ادامه می یابد که عموماً گرایشهای چپی در میان این گروه های اجتماعی غلبه دارد . پیش از این حزب خلق توانسته بود عده ای از اعضای خود را روانه پارلمان کند . در انتخابات سال ۱۹۶۴ بزرگ کارمل ، آناهیتا رابطزاد ، نور احمد پنجابی و فرانول حق قران به پارلمان راه یافتند و تظاهرات همان سال در حمایت از مخالفت این افراد علیه دولت محمد یوسف در پارلمان موجب استعفاى او و تشکیل کابینه محمد هاشم میوندوال گردید . در این برخوردها دست کم سه تن کشته شدند .

در سال ۱۹۶۷ به جهت پاره ای اختلافات که بدنبال کنگره اول حزب ایجاد شده بود ، سه جریان مختلف از حزب بیرون تراوید . دو جریان خلق و پرچم در درون سازمان حزب دمکراتیک خلق افغانستان باقی ماندند ، اما گروه سوم مارکسیست . نینیت «ستم علی» مسیر مائوئیسم را اختیار کرد و از بدنه حزب جدا شد . رهبر آنها ظاهر بدخشانی ، عضو کمیته مرکزی حزب بود که بدنبال اختلاف میان چین و شوروی ، مسیر چین را برگزید و رهبری حزب را به تجدید نظر طلبی متهم کرد . بدخشانی از تبار غیر پشتون برخوردار و در واقع تاجیک بود . او ادعا کرد که پرچم و خلق هر دو نماینده طبقه حاکم پشتون هستند . این گروه به مبارزه مسلحانه دست یازید و حتی عده ای از اعضای آن در پاکستان آموزش دیده و به افغانستان بازگشتند که در مراحل آغازین پس از چند مورد درگیری و حمله به مراکز پلیس و ارتش در استان بدخشان به سال ۱۹۷۵ دستگیر و توسط حکومت داوود اعدام و بقیه اعضا نیز مخفی شدند . از این گروه

عده ای دیگر به نام «شعله جاوید» در ۱۹۶۸ انشعب نمود که موضعی مشابه ستم ملی در مورد پشتونستان اتخاذ کرد ، اما چندان اهمیتی بدست نیاورد . در این میان دکتر ظاهر نیز به کلی سازمان را ترک گفت .

در اختلاف میان خلق و پرچم ، علل قومی و سیاسی و عوامل شخصی دخیل بود . اولین مساله آن بود که تره کی و خلق اعتقاد داشت ، نباید روزنامه خلق را بصورت زیرزمینی منتشر کرد و حال آنکه کارمل و پرچم بر آن بود که باید چنین کرد و به طور هفتگی نشریه «پرچم» را منتشر ساخت که سردبیر آن «میر اکبر خیبر» و «سلیمان لایق» بودند . به علاوه ، خلق بر روی ایجاد حزب طبقه کارگر با انضباط دقیق نینیتی تکیه می کرد ولی پرچم اعتقاد به جبهه گسترده از نیروهای ملی و دمکراتیک داشت تا مرحله آغازین انقلاب را به عهده گیرد . در حالیکه حزب خلق از تجربه دکتر مصدق در ایران هر اسانک بود و از ائتلاف با دیگر نیروهای ملی حذر داشت .

در انتخابات سال ۶۹ تنها امین و کارمل به مجلس راه می یابند ، و پرچم شروع به نفوذ در نیروهای مسلح می کند . نوعی همکاری میان آنها و داوودخان برای جمهوریت ایجاد می گردد تا بالاخره در تابستان ۱۹۷۳ کودتا روی می دهد و پرچم در قدرت شریک می شود و سلطنت و ازگون می گردد . پرچم اینرا انقلابی ملی - دمکراتیک وصف می کند ولی خلق با تکیه بر این تئوری که کارگران در درون نیروهای مسلح با اصول نینیتی معارض است ، مقامی در قدرت ندارد . هنوز ماه مهل جمهوری سبری نشده است که اختلاف دستگاه رهبری ظاهر می شود . قدری مختصر این رهبری در ارتش و امور کشوری عودت می یابد و خویشان داوود هرچه بیشتر پست های حساس را اشغال می کنند و اعضای حزب پرچم کنار گذاشته می شوند و ژنرال عبدالقادر که نقش حساسی در کودتا داشت در ۱۹۷۴ از فرماندهی عزل می گردد . در مقابل این شرایط ، نقش ایران با ارسال عوامل سازمان امنیت برای کمک بر رژیم داوود در ارتش و جاهای دیگر اهمیت می یابد و تعداد مشاوران نظامی روسی از هزار نفر به دویست نفر در ۱۹۷۶ کاهش پیدا می کند . شاه در اجرای دکترین نیکسون در آسیای غربی مبلغ دو بیلیون دلار اعتبار در دولت افغانستان می گذارد که بخش اعظم آن به مصرف کشیدن خط آهنی از کابل به مشهد برسد . در همین اوان ، داوود فعالیت سیاسی را معلق و حزبی به نام «حزب انقلابی ملی» ایجاد می نماید قادر برابر پرچم عرض اندام کند . و در ۱۹۷۷ قانون اساسی جدید

اعلام می شود . اما هیچکدام از این تدابیر استبدادی قادر به نجات داوود نبود جز اینکه اپوزیسیون چپ را متحد و متشکل ساخت .

عبدالقادر به سوی خلق متمایل شد و باعث فعالیت آن حزب در صفوف ارتش گردید ، و حفیظ الله امین شبکه ای درون ارتش ایجاد کرد . اما هنوز اختلافاتی میان دو جناح پرچم و خلق وجود داشت . خلق پرچم را متهم کرد که سرگرد محمد ضیاء فرمانده گارد جمهوری با تأیید آن حزب در صدد بوده که رهبران خلق را سر به نیست نماید و این توطئه از سوی حزب کشف و خنثی شده و کارمل را متهم به همکاری با داوود نمود . پرچم نیز در پاسخ تره کی را به همکاری با سازمان سیا متهم ساخت به این دلیل که او زمانی در سفارت آمریکا مترجم وزمانی وابسته نظامی افغانستان در ایالات متحده بوده است اما پس از دو سال مذاکره و میانجیگری نماینده حزب کمونیست پاکستان ، وحدت مجدد میان دو جناح در ۱۹۷۸ برقرار شد .

به دنبال فشارهایی از سوی شاه برای تصفیه نیروهای چپ و قراردادی بر روی رود «هیرمند» انبار باروت به جرقه ای نیاز داشت تا منفجر شود . و آن در هجدهم آوریل ۱۹۷۸ با ترور میر اکبر خیبر ، استاد دانشگاه و سردبیر سابق پرچم انجام شد که نقش موثری در آشتی دو جناح بازی کرده و از هجدهم است بسیاری برخوردار بود . بدنبال آن تظاهرات ۱۵ هزار نفری لی که اکثر آنها دانشجویان و کارمندان اداری و فرهنگیان تشکیل می دادند به رهبری تره کی جهت مراسم تدفین خیبر برگزار می شود که در برابر سفارت امریک ، پاشعار علیه سیا و ساواک خاتمه می یابد . یک هفته بعد رژیم داوود ، تره کی ، کارمل و پنج عضو دیگر حزب دمکراتیک خلق را دستگیر می کند و در نظر داشته که چند رهبر نظامی را نیز بازداشت کند که دو تن از آنها از جمله عبدالقادر قبلا فرار می کنند . در این میان حفیظ الله امین که جزو بازداشت شدگان بوده قبلا نقشه کودتا را به رهبران نظامی و از جمله قادر داده بود ، و به همین جهت فردای آن روز حمله آغاز می شود و میک های ۲۱ به فرماندهی قادر کاخ داوود را بمباران می کنند . در همین زمان ۵۰ تانک از ۷۵۰ مجموع تانک های نیروی زرهی بدرون شهر حرکت می کند . داوود و دیگر همکاران درجه اول او در لحظات نخست کشته و در ساعت ۵ بعد از ظهر رهبران حزب آزاد می شوند ، و بلافاصله اداره بقیه در صفحه ۳۸

*** این مقاله به مقاله فرد

هالیدی بنام «انقلاب در افغانستان» در شماره ۱۱۲ سال ۱۹۷۸ نشریه چپ جدید و امیدوار است .

افغانستان در... (بقیه)

امور را به عهده می‌گیرند. روز بعد شورای انقلاب و کابینه جمهوری دموکراتیک افغانستان همراه اعلام از رادیو کابل شروع به کار می‌کند و کنترل سراسر کشور را در اختیار می‌گیرد. ریاست جمهوری و ریاست وزراء و فرماندهی شورای انقلاب به عهده دبیر کل حزب، محمد تره‌کی واگذار می‌گردد.

مارکس در مقدمه نقد فلسفه حق هگل تصریح می‌کند که: «نیروی مادی باید توسط نیروی مادی برانداخته شود، اما تئوری نیز به محض اینکه اهل نظر برآند که از همان آغاز مشهود بود که این انقلاب با کوهی از مشکلات و انبوهی از دشمنان داخلی و خارجی روبرو خواهد شد و از کمترین حمایت درونی برخوردار خواهد گردید. کشوری فاقد طبقه کارگر و در فقر و جهل و تعصبات قرون و اعصار و ملتی گرفتار در زنجیرهای خرافات و در مراحل بسیار عقب افتاده‌ای از رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و تحت سیطره سهمگین رهبران قبایل و خانها و زمینداران، با آن خوی عشیرتی و روحیه کوهستانی چگونه تواند. رژیم سوسیالیستی و نظامی مارکسیستی را پذیرا شود؟ این رژیم به کدام طبقه و با کدامین اقشار اجتماعی می‌تواند متکی شود؟ اگر از عده معدودی اعضای حزب * و تعدادی قلیل از دانشجویان، روشنفکران، فرهنگیان و کارمندان پائین حال که خرده بورژوازی شهری را تشکیل می‌دهند بگذریم چه تأمینی برای آینده این گروه پیشرو که می‌خواهد ساخت این جامعه فقیر و منلوک را زیر و رو کند وجود دارد؟ از سوی دیگر نیروهای خارجی و همسایه نیز جز اتحاد شوروی به چنین رژیمی تمکین و ابقاء نخواهند کرد. به عبارت دیگر کوبای دیگری خواهد بود هم‌مرز با شوروی! از همان آغاز متصور بود که انگلستان با نفوذ چند قرن در میان ایلات و قبایل، آرام نخواهد نشست، و این بیش از یکسال طول کشید تا تسلیح زارعین معصوم از سوی اربابان خارجی و استثمارگران داخلی صورت بندد و جنگ آغاز گردد. و برای چنین امری یک توجیه و یک ایدئولوژی لازم بود که انگیزه جنگیدن و هدف مبارزه را به آن مردم بی‌تقصیر تسلین کند و چه دستاویزی بهتر از اسلام. اما اسلام به کدام روایت؟ بروایت آنها که به دور از عدالت، برابری و صاحبان قدرت و مالکیت هستند یا آنها که علیه ستم‌بهره کشی می‌رزمند؟ اسلام معاویه یا اسلام علی؟

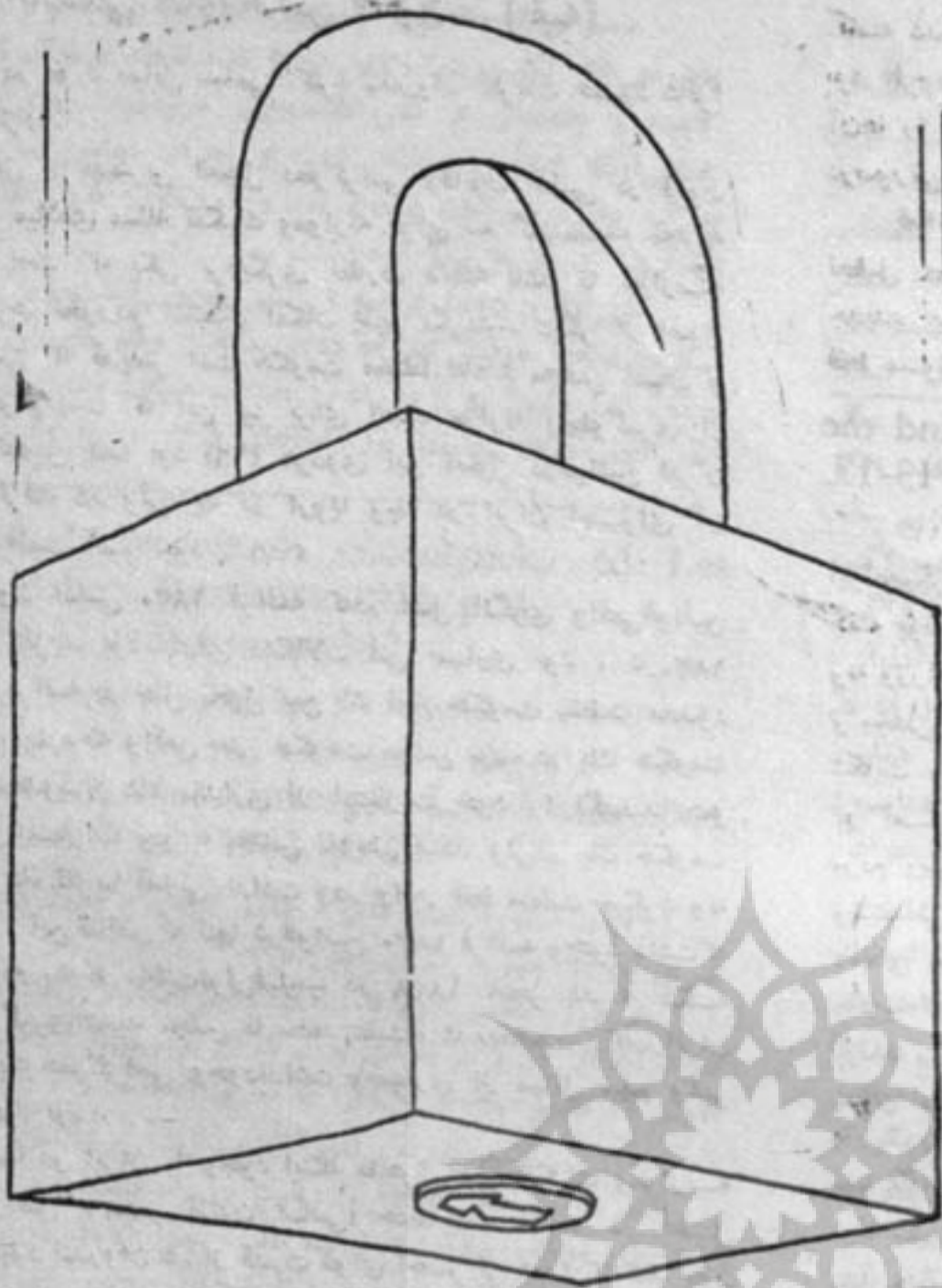
در چنین شرایطی بود که قرار داد دوستی

و همکاری ۲۰ ساله در ششم دسامبر ۱۹۷۸ بین تره‌کی و برژنف در مسکو امضا شد. مطابق ماده ۵۱ این قرار داد هرگاه هر یک از دو کشور به کمک‌های مالی، صنعتی، علمی و نظامی نیاز داشت، کشور دیگر موظف به تأمین آنست. طبیعی است که برای هر رژیمی در چنین شرایطی، راه حل دیگری جز توسل و استعانت جستن به کشور سوسیالیستی بزرگتر وجود ندارد. به باور این نگارنده اتحاد شوروی هنوز دارای نظامی سوسیالیستی است و در بسیاری موارد اگر در جهت ایجاد انقلاب پیشقدم نشود، کم از انقلابات آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین پشتیبانی مادی و معنوی کرده است که از جمله باید از کوبا، آنگولا، موزامبیک و افغانستان نام برد. به عبارت دیگر اگر اتحاد شوروی در مسیر تجدیدنظر طلبی گام برمی‌دارد، این به معنی آن نیست که ما تمامی موضع‌گیری‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی را بکسر مراد شناسیم. تحلیل علمی با چنین جهت‌گیری دگمی معارض است. از نظر حقوقی و قوانین بین‌المللی نیز آنچه محافل غربی به سرکردگی آمریکا در سازمان ملل اعلام می‌کنند منطقی نیست. فرایند حوادث هم نشان داد که ارتجاع قوی‌تر است که کمک‌های اقتصادی و مشاوران سیاسی و نظامی شوروی کافی باشد. از سوی دیگر اختلاف‌های داخلی حزب و مبارزه بر سر قدرت نیز ضربه کوبنده‌ای برای جمهوری دموکراتیک افغانستان به‌شمار می‌رفت. بسیج هفت حزب مختلف ضد انقلابی به کمک سلاح‌های انگلیسی، چینی، پاکستانی و آمریکائی و کمک‌هایی از سوی مصر، اسرائیل، عربستان و دیگر مرتجعان وابسته به آمریکا جهان را به سوی یک صف‌بندی تازه ایدئولوژیک و استراتژیک کشانده و طبق معمول از لاپ تا ضیاء الحق، از ملک خالد تا کاخ سفید، و از یکن تا لندن همه تجهیز و بسیج شده‌اند که این انقلاب را خفه کنند. حال در چنین شرایطی که قرارداد دولتی فی‌مابین دو کشور طلب کمک نظامی را مجاز می‌شمارد، جمهوری دموکراتیک افغانستان چه راهی جز دعوت از ارتش سرخ می‌تواند داشت؟ ساخت ارتش افغانستان از جهت نیروی انسانی متکی به بخش‌های زراعی است. ارتش نه تنها هیچگونه آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک ندارد، بلکه وابستگی‌های خونی و قبیله‌ای از عوامل مهم آسیب‌پذیری سربازان افغان است. در برابر آن، ما نیروهای محلی را می‌بینیم که با شناخت سوق‌الجیشی و نفرات کافی، به حملات پراکنده جنگ‌های غیر منظم دست می‌زنند و تمام نهادهای مترقی و انقلابی هدف نخستین آنهاست. چندی پیش عسکی در روزنامه‌ها منتشر شده بود که نشان می‌داد یک

کنشاورز افغانی از حزب اسلامی افغانستان مشغول اعدام کردن یک خانم دبیر مارکسیست است. در چنین شرایطی که تمامی عوامل به نفع ضد انقلاب کار می‌کند، عدم دعوت ارتش سرخ مساوی با قتل عام کلیه نیروهای انقلابی در افغانستان بود. نه تنها نسل حاضر بلکه تاریخ خونخواری را که تاکنون به این طریق ریخته شده فراموش نخواهد کرد. انقلاباتی که شکست خورده‌اند به مراتب بیشتر از آنهایی است که پیروز شده‌اند، لیکن شکست آنها، حقانیتشان را نفی نکرده است. انقلاب اسپانیا به کمک ۶۰۰ هواپیما و تجهیزات آلمانی و ایتالیایی با کشته شدن یک میلیون نفر شکست خورد. بیش از آن انقلاب آلمان در ۱۹۱۹ با شهادت کارل لایبکنیخت و روزالوگزامبورگ درهم کوبیده شد تا جاده را برای نازیسم بکوبد. در قرن گذشته نیز انقلاب ۱۹۴۸ آلمان و فرانسه همچون کمون پاریس نافرجام ماند و پیش از آن حتی انقلاب کبیر فرانسه نیز ناکام شد. در قرون باستان نیز قیام اسپارتاکوس و دیگر مبارزات خلق‌ها فراموش شدنی نیستند. انقلابات خلق‌های خودمان نیز به گرات به شکست انجامیده. انقلاب یونان به کمک ایالات متحده، پس از جنگ جهانی دوم خنثی شد. انقلاب اندونزی با شهادت صدها هزار تن از میان رفت. انقلاب شیلی نیز سرنوشتی بهتر از آنها نیافت. اینک این سؤال بجاست که اگر اتحاد شوروی به کمک کوبا یا آنگولا نشتافته بود آیا اثری از سوسیالیزم در آن کشور‌ها به چشم می‌خورد؟ هگل می‌گوید هر جا تئوری با فاکت معارض داشت، فاکت مقبول و تئوری مردود است. مارکسیسم فلسفه‌ای است مبتنی بر دیالکتیک‌هگلی، فلسفه‌ای است مبتنی بر تعقل و به دور از تنگ نظری و سطح‌نگری آمپرسیسم و پوزیتیویسم، نگرش در ذات پدیده‌ها و مقولات است. امروز مادر افغانستان شق نالشی نداریم. یا باید راست را برگزید یا ایسن سوسیالیزمی که از ارتش سرخ استمداد طلبیده است. در سمت راست برژنسکی، ضیاء الحق، ملک‌خالد، ارتجاع، فتودالیم قبیله‌ای و فاشیسم وجود دارد و لاغیر. این مایه ناسف است که برای استقرار سوسیالیزم به کشور بزرگتری نیاز باشد، لیکن اگر این امر «بد» باشد، رفتن به راست «بدتر» است. و جای تردید نیست که عدم دعوت ارتش سرخ یعنی نابودی چپ موجود در افغانستان.

آنچه در پاکستان می‌گذرد و جنایاتی که

* حزب خلق اعضای خود را پنجاه هزار نفر اعلام کرده ولی روایات غربی آنها را ده تا ۳۰ هزار نفر تخمین می‌زنند.



از آغاز کودتای ضیاعرخ داده فاجعه‌ای است که به مقالی دیگر نیاز دارد، و از همه اسفندبارتر نقش چین است که در دنیای رقابت، ایدئولوژی را به زباله‌دان فرستاده است. تئوری مائو سالها آن بود که از طریق روستاها، باید شهرها را اشغال نمود و عاقبت چنین کرد و کمونیسم را به پیروزی رساند. اما اینک که آب کفش هنوز خشک نشده (بخشید مومیائی‌اش هنوز قر است) حزب کمونیست چین در تلاش است که شهرها را از طریق روستاها در افغانستان محاصره و اشغال کند با این تفاوت که ارتجاع را بر تخت نشاند و انقلاب کمونیستی را براندازد. تاریخ عجیب نقش‌هایی دارد! مارکس در مطلع «هجدهم برومر لونی بناپارت» می‌نویسد:

«هگل جانی گفته است که تاریخ تکرار می‌شود، اما او فراموش کرده که اضافه کند یکبار بصورت کمندی و زمانی بصورت تراژدی». اینک نمی‌دانم کدام را باید تراژدی و کدام را باید کمندی خواند، شاید گاهی هر دو تراژدی است یا هر دو کمندی و شاید گاهی یک حماسی است و دیگری تراژیک. و اسب وقاحت در میدان فضاحت همچنان بی‌امان دوان است! احزاب کمونیست نیز هر یک موضعی خاص گرفته‌اند. حزب کمونیست ایتالیا و اسپانیا از شوروی انتقاد کرده و حزب کمونیست فرانسه مخالفتی نکرده است. اما هیچکدام از این مواضع دلیل بر استقلال یا عدم استقلال چپ در آن کشورها نیست. اینک افغانستان در مرحله جنگ داخلی است. مع‌الناصف حتی امکان آن نیست که بتوان از کادرهای حزبی و نیروهای کارگری و انقلابی افغان یک نوع ارتش آزادی بخش تشکیل داد. عقب افتادگی آن کشور و عصبیت‌های قومی و دینی که آلت دست زمین‌داران است این کشور را از حداقل اکسیرن لازم و خودآگاهی بدور داشته و جمهوری دموکراتیک را با دشمنان داخلی و خارجی عدیده روبرو ساخته است.

در داخل: ۱. زمین‌دارها ۲. سران قبایل و ایلات ۳. قشربالای بوروکراسی و ارتش ۴. روحانیت ارتجاعی و قشری تحت لوای مذهب ۵. بقایای خانواده ظاهرشاه؛ داوودخان و در خارج: ۱. همسایگان آن کشور غیر از شوروی ۲. عربستان، گویت، مسقط و عمان و سایر شیخ نشین‌ها ۳. کنیا، سومالی، مصر، اسرائیل و دیگر متحدین غرب و مرتجعین ۴. ایالات متحده، انگلستان و نیروهای ناتو و سیتو بیج سیاسی و نظامی شده‌اند تا شیخ سوسیالیزم را بر طرف سازند. کنترانس کشورهای اسلامی در اسلام آباد، مجمع عمومی سازمان ملل و اجلاس شورای امنیت



در کنار سفر برژنسکی ودلالی برای هر چه بیشتر دامن زدن به جنگ خانگی یعنی بترو دلارهای عربستان را به جیب ضیاء الحق ریختن، بلیدترین ائتلافی است که زیر نام اسلام صورت می‌گیرد. بنا بر این در این لحظه خاص تاریخی

و با شرایط موجود، نقش ارتش سرخ نقشی است در جهت عدالت و ترقی و در جهت بی‌طرف نگاه داشتن افغانستان. و نیز نقشی مثبت برای ایران در جهت خالی کردن منطقه از عوامل و نفوذ امپریالیسم. میتسونو. ینگهدنیا. اسفند ۱۳۵۸